

( به نام حضرت حق )

مجلس نقالی :

( استعمار ۴ )

نویسنده :

سید مهرداد کاوسی حسینی

۰۹۱۹۹۵۰۹۹۴۶

اول از خالق دادار ز یزدان رخصت ...

از نبی قطب همه عالم امکان رخصت ...

از علی شیر خدا آن شه خوبان رخصت ...

از بتول دو سرا کوثر جانان رخصت ...

از حسن زاده ی زهرا ز دل و جان رخصت ...

از حسین خون خدا شاه شهیدان رخصت ...

.....

به نام خداوند جان و خرد ...

کزین برتر اندیشه بر نگذرد ...

خداوند ناهید و کیوان و هور ...

ازویست شاهی و زویست زور ...

همه بندگانی و ایزد یکیست ...

خداوند هست و خداوند نیست ...

که فرمان دهد کردگار جهان ...

گشاده تر آن باشد اندر نهان ...

.....

دوستان آمده ام باز ... که این دفتر ممتاز ... کنم باز  
و شوم قافیه پرداز و سخن را کنم آغاز ... به تسبیح  
خداوند تبارک و تعالی ... که غفور است و رحیم است و  
صبور است و حلیم است ... نصیر است و رؤف است و کریم  
است ... غدیر است و قدیم است ... خدایی که بسی نعمت  
سرشار به ما آدمیان داده ... گوهرهای گران داده ... سر

و صورت و جان داده ... تن و تاب و توان داده ... رخ و روح و روان داده ... لب و گوش و دهان داده ... دل و چشم و زبان داده ... شکم داده و نان داده ... ز آفات امان داده ... کمالات نهان داده ... هنر های عیان داده و توفیق بیان داده و اینها پی آن داده ... که از درد نجوشیم و تکبر نفروشیم و می از ساغر توحید بنوشیم و بکوشیم که تا از دل و جان شکر بگوییم عنایات خداوند مبین را ...

.....

عقد جواهر کهن در نظر دوستان ...

بسیاری از مورخان و محدثان و سیره نویسان تاریخ و به نقل از مهدی میرکیایی آمده است که :

سربازان رستم آخرین پادشاه سلسله ی آق قویونلو به دنبال پسر هفت ساله ای به نام اسماعیل به لاهیجان اومده بودن ...

جاسوس های رستم به اون خبر داده بودن که اسماعیل که ماه ها بود دنبال اون می گردیم الان تو لاهیجان پنهان شده ...

اما کارکیا میرزاعلی حکمران لاهیجان قسم می خورد که اسماعیل پاشو تو گیلان نذاشته ...

سربازها با شک و تردید از خونه ی حکمران بیرون اومدن چون این سومین بار بود که اونا به دنبال اسماعیل به لاهیجان رفته بودن و هر بار کارکیا میرزاعلی همین طور برای اونها سوگند خورده بود ... اما در حقیقت حکمران اسماعیل رو توی یه سبد گذاشته بود و اونو از سقف یکی از اتاق های خونش آویزون کرده بود تا پاش روی زمین گیلان نباشه و اون هم قسم دروغ نخورده باشه ...

اسماعیل کوچک الان رهبر سازمانی به شمار می رفت که پدارنش پشت به پشت ریاست این سازمان رو به عهده داشتن ...

پدر بزرگ و پدر و برادر اسماعیل در جنگ کشته شدن و رهبری طریقت صوفیه به اسماعیل هفت ساله رسید ...

هفت نفر از نزدیک ترین یارای پدر اسماعیل که به اونا اهل اختصاص می گفتن اونو به گیلان رسوندن و تو خانه ی کارکیا میرزاعلی حاکم لاهیجان که هوادار درویش های صفویه بود پنهان کردن ...

پنج سال بعد اسماعیل که دوازده ساله شده بود از گیلان خارج شد و پیروان درویش های صفوی از شهرها و ایالت های مختلف به یارای اسماعیل اضافه شدن و اسماعیل تونست تو دو جنگ بزرگ آق قویونلرها رو شکست بده و تو سال ۹۰۷ هجری قمری در تبریز به عنوان اولین پادشاه سلسه ی صفوی تاج گذاری کنه و یکی از اولین کارهاش اعلام تَشِیْع به عنوان مذهب رسمی ایران بود که این کارش بیشتر از هرکسی سلطان عثمانی همسایه ی غربی ایران رو به خشم آورد ...

بر آمد بر آن تخت فرخ پدر ...

به رسم کیان بر سرش تاج زر ...

کمر بست با فر شاهنشهی ...

جهان گشت سرتاسر او را رهی ...

جهان را فزوده بدو آبروی ...

فروزان شده تخت شاهی بدوی ...

به اسماعیل که با نام شاه اسماعیل صفوی بر ایران حکومت می کرد خبر دادن پیکی از طرف سلیم سلطان عثمانی به تبریز رسیده و نامه و هدیه ای از طرف سلطان عثمانی برای اون آورده ...

شاه اسماعیل دستور ورود داد پیک نامه رو داد و شاه اسماعیل شروع به خوندن کرد ... سلطان سلیم در این نامه از اسماعیل خواسته بود که اونو به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر اسلام (ص) بشناسه و اجازه بده که ایران بخشی از قلمرو عثمانی باشه

... شاه اسماعیل در نامه ای مودبانه پاسخ سلیم رو داد و همراه اون یه ظرف کوچک تریاک فرستاد و به اون گوشزد کرد که تصرف ایران رویایی پوچ که فقط افراد تریاکی و خیالاتی همچین خیال هایی به سرشون می زنه ...

در میان جنگ بین اسماعیل و هدایای تمسخر آمیزی که برای هم میفرستادن پرتغالی ها وارد خلیج فارس شدن و به جزیره ی هرمز حمله کردن و اونجا رو تصرف کردن ...

جزیره ی هرمز تو اون سالها از مهم ترین مراکز تجاری جهان بود ... پرتغالی ها بر این باور بودن که هرکی بتونه سه نقطه از جهان رو در اختیار خودش داشته باشه می تونه به تمام آسیا و اروپا و شمال آفریقا حکم رانی کنه که اون سه نقطه هرمز در خلیج فارس و تنگه ی عدن که اقیانوس هند رو به دریای سرخ پیوند میداد و بندر مالاکا تو جنوب شرقی آسیا بود ...

شاه اسماعیل خطر سلطان سلیم عثمانی رو بیشتر از اشغال پرتغالی ها جدی گرفته بود ... سلطان سلیم با یک سپاه صد هزار نفری به ایران حمله کرد ... شاه اسماعیل هم با لشکر چهل هزار نفری تو دشت چالدران در غرب آذربایجان مقابل اونها ایستاد ... تو این جنگ ارتش عثمانی توپخانه ی بزرگی همراهش آورده بود و ارتش ایران استفاده از اون رو ناجوانمردانه می دونستن و میگفتن تنها سربازهای ترسو که نمی تونن از نزدیک با دشمن بجنگن به اون پناه می برن ... بعد از کلی نبرد سلطان سلیم دستور داد توپ ها شلیک کردن و همه چیز رو به آتش بکشن و در نهایت تونست با نامردی ایران رو شکست بده ...

چه گفت آن سراینده مرد دلیر ...

که ناگه بر آویخت با نره شیر ...

که گر نام مردی بجویی همی ...

رخ تیغ هندی بشویی همی ...

ز بد ها نبایدت پرهیز کرد ...

که پیش آیدت روز ننگ و نبرد ...

چو همره کنی جنگ را با خرد ...

دلیرت ز جنگ آوران نشمرد ...

سلطان عثمانی هم زمان با ایران به دنبال گسترش قلمرو خودش تو اروپا بود و به همین خاطر خیلی از کشورهای اروپایی با عثمانی دشمن بودن و شاه اسماعیل فکر می کرد می تونه از این دشمنی بین اروپایی ها و عثمانی استفاده کنه ...

شاه اسماعیل اول به پرتغالی ها نامه زد که حاضر از جزیره هرمز چشم پوشی کنه به شرطی که اونا هم تو جنگ با عثمانی به ایران کمک کنن اونها به کمک ایران اومدن جزیره ی بحرین رو هم تصاحب کردن اما به ایران تحویل ندادن و حتی شاه اسماعیل برای پادشاهان مجارستان و اسپانیا هم پیغام فرستاد اما تا اونا جواب نامه رو بدن پنج سال از مرگ شاه اسماعیل که تو سال ۹۳۰ هجری قمری رخ داد می گذشت ...

بعد از اون شاه تهماسب جانشین شاه اسماعیل صفوی شد و بر تخت شاهی ایران نشست ...

چو تاج بزرگی به سر بر نهاد ...

از او شد تاج شاد و او نیز شاد ...

اما وقتی که سلطان مراد عثمانی از آشفتگی های ایران مطلع شد تصمیم گرفت با سپاهی سیصد هزار نفره به ایران حمله کنه شاه محمد انقدر مقابل عثمانی ها از خودش ضعف نشون داد که همسرش مهد علیا فرمانده سپاه ایران شد و تو نبردی در قفقاز عثمانی ها رو شکست داد ... اما سران خیانتکار سپاه ایران مشغول به تقسیم غنائم شدن و مهد علیا رو در قزوین و جلوی چشم های ضعیف النفس شاه خفه کردن ...

شاه عباس که قبل از تاج گذاری در هرات و در شرق ایران ساکن بود متوجه شد که دربار پدرش برای مبارزه با عثمانی ها فقط

اونا رو مسخره می کردن و برای ریشخند کردن سلطان عثمانی اسم کنیزان و خدمتکاران زن رو سلطان گذاشته بود مثل ماه سلطان و ندیمه سلطان و ...

شاه عباس که با برقراری نظم تو کشور تونسته بود ارتش نیرومندی رو فراهم کنه به جنگ عثمانی ها رفت و در نبردی سخت تبریز رو آزاد کرد ...

جنگ های شاه عباس با عثمانی ها ادامه داشت تا اینکه سه سال بعد همه ی خاکی که از ایران به یغما رفته بود رو از دشمن و عثمانی ها پس گرفت ...

ز بهر بر و بوم و فرزند خویش ...

زن و کودک و خرد و پیوند خویش ...

همه سر به سر تن به کشتن دهیم ...

از آن به که کشور به شمن دهیم ...

همه ی اروپایی ها که در عصر حکومت شاه عباس به ایران اومدن و سفر نامه نوشتن به رونق و تجارت و رفاه مردم ایران اشاره کردن ... شاه عباس بعد از آزاد کردن سرزمین های اشغال شده به ساماندهی وضعیت داخلی ایران مشغول شد ...

اون مردم رو به تجارت تشویق کرد ... کاروانسراها و راه ها و پل های زیادی ساخت و صنایع کشاورزی و تولید ابریشم رو رونق داد ...

شاه عباس می دونست که اروپایی ها تشنه ی ارتباط با ایرانن و میخواست از این موقعیت بهترین استفاده رو بکنه و اون اتحاد نظامی با اروپایی ها علیه عثمانی و فروش ابریشم بود ...

سفیر اسپانیا تلاش کرد که شاه عباس بندر گمبرون رو از پرتغالی ها پس بگیره و به اونها برگردونه ... چند سالی بود که اسپانیا پرتغال رو اشغال کرده بود و همه ی سرزمین های

که پرتغالی ها در مناطق مختلف جهان تصرف کرده بودن در اختیار اسپانیا قرار گرفته بود ...

شاه عباس تو سال ۱۰۱۰ هجری قمری به امام قلی خان حاکم فارس دستور داد تا بندر گمبرون رو از پرتغالی ها پس بگیره ... سربازان امام قلی خان در نبردی سخت بندر گمبرون رو آزاد کردن و اسمش رو گذاشتن بندر عباس ...

سفیر اسپانیا به شاه عباس پیشنهاد کرد که اگه بحرین و گمبرون رو به اونها بده اون ها هم تو جنگ ایران و عثمانی به ایران کمک می کنن ... اروپایی ها یه بار دیگه می خواستن از جنگ بین ایران عثمانی بهره برداری کنن اما شاه عباس قبل از اومدن اسپانیایی ها با عثمانی صلح کرد ... این پیمان بعد از جنگی سخت بین دو کشور و با پیروزی ایران به پایان رسیده بود ...

چه باید همی خیره خون ریختن ؟ ...

چنین دل به کین اندر آویختن ...

بخندید و با او چنین گفت شاه ...

که چاره به از جنگ ای نیکخواه ...

توتون و تنباکو سوغاتی بود که پرتغالی ها به ایران آورده بودن و شاه عباس از اون سوغاتی ها نفرت داشت ... چون خیلی از تجار ایرانی هم که به هرمز رفت و آمد می کردن با این گیاه مخدر آشنا شدن و خیلی از مردم ایران آلوده ی اون شدن و چیزی نگذشت که تنباکو به ماده ای ضروری تو زندگی مردم تبدیل شد ...

شاه عباس به شیوه های مختلفی خواست تنباکو و توتون را در ایران نابود کنه و دستور داد دماغ و لب کسایی که که قلیان و چپق میکشن رو ببرن ... اون نمی خواست قبول کنه که هر سال مقدار زیادی از سکه های طلای ایران برای خریدن اونا از کشور خارج بشه ...



اما بعد از مرگ شاه عباس مصرف تنباکو کم کم دوباره شروع شد  
و خیلی از مردم به اون معتاد شدن ...

ز گیتی مرا بهره این بُد که بود ...

زمان چون نگاهد نشاید فزود ...

تو از مرگ من هیچ غمگین مشو ...

که اندر جهان این سخن نیست نو ...

هر آنکس که زاید ببایدش مرد ...

اگر شهریارست گر مرد خرد ...

بگویم کنون با بزرگان روم ...

که چون بازگردند زین مرز و بوم ...

نجویند جز رای فرمان تو ...

کسی بر نگردد ز پیمان تو ...

سپر دم به هر مهتری کشوری ...

که گردد بر آن پادشاهی سری ...

انگلیسی ها پرتغالی ها رو از خلیج فارس بیرون کردن و حالا  
باید بیشترین استفاده رو از این وضعیت می بردن ... اونا اگه  
میتونستن تجارت ایران رو از سمت عثمانی به راه های دریایی  
بکشونن بیشترین سود نصیبشون میشد ... اگه ایرانیا کالاهاشون  
رو از راه دریا به اروپا برسونن باید از کشتی های انگلیسی  
ها استفاده کنن و اگه قرار بود این جنس ها از هرمز بارگیری  
بشه عوارض گمرکی اون ها به انگلیسی ها می رسید ...

تو پانزدهم رمضان ۱۰۱۷ هجری قمری شاه عباس با درباریان و  
روحانیون اصفهان رفتن به کلیسایی که مسیحی های اروپایی به  
تازگی تو اصفهان ساخته بودن ... شاه عباس وقتی رسید اونجا  
کفش هاش رو درآورد و وقتی تصاویر حضرت عیسی (ع) و حضرت مریم  
(ع) رو میدید تعظیم می کرد ... کشیش های اروپایی می دونستن

که مسلمون ها تو ماه رمضان روزه می گیرن و برای همین به احترام شاه و همراهانش از آوردن شراب به کلیسا خودداری کردن ... اما شاه عباس دستور داد راحت باشن و جام های شراب رو بیارن و به این بهانه که میخواد مزه شراب رو امتحان کنه دستور داد همه ی همراهانش از اون شراب با زبون روزه بخورن ... بعد شاه عباس رو به کشیشی که مسئول کلیسا بود گفت : وقتی که به رم رفتی برای عالیجناب پاپ تعریف کن که من در ماه رمضان در کلیسای شما شراب خواری کردم و همه را از درباری گرفته تا روحانی به باده گساری مجبور کردم ... به ایشان بگو اگر چه مسیحی نیستم لااقل شایسته ی ستایشم ...

روزه گوید کرد تقوا از حلال ...

در حرامش دان که نبود اتصال ...

گفت پیغمبر رکوع است و سجود ...

بر در حق کوفتن حلقه وجود ...

حلقه آن در هر آن کو می زند ...

بهر او دولت سری بیرون کند ...

اما بعد از سال ها شاه صفی تو سال ۱۰۳۸ هجری قمری جانشین شاه عباس شد ... اون تو ظاهر هنوز تجارت ابریشم در اختیارش بود اما تاجران ارمنی که متوجه شده بودن خلق و خوی متفاوتی با شاه عباس داره به اون رشوه می دادن و شاه صفی هم با گرفتن رشوه اجازه می داد اونا خودشو دور بزنن ...

بعد از اون و در سال ۱۰۵۲ هجری قمری شاه عباس دوم جانشین شاه صفی شد که به خون و خونریزی شهرت گرفت ...

شاردن جهانگرد فرانسوی ها که تو عصر صفوی به ایران اومده بود تو سفرنامه اش از شخصیت برجسته ای به نام رستم خان یاد می کنه ... اون میگه وقتی رستم خان به دیدارم آمد چهره اش

بسیار شاد بود و چشم هایش می درخشید ... پرسیدم : علت این همه شادی و سرور چیه ؟ رستم خان گفت از دیدار با شاه میام گفتم چه پاداشی گرفتی که انقدر خوشحالی ؟ گفت وقتی هنوز سرم روی بدنم قرار داده از شادی تو پوست خودم نمی گنجم ... هرکی به دیدن شاه عباس دوم می رفت مطمئن نبود زنده بر میگردد یا نه ...

همان شاه بیدادگر در جهان ...

نکوهیده باشد به نزد مهان ...

به گیتی بماند از او نام بد ...

همان پیش یزدان سر انجام بد ...

شما داد جویید و پیمان کنید ...

زبان را به پیمان گروگان کنید ...

مکن ای برادر به بیداد رای ...

که بیداد را نیست با داد پای ...

و چه پادشاهانی که در طول تاریخ این سرزمین و کل خلقت هستی کشتن و خوردند و ساختن و خراب کردند و جان و مال مردم را به تاراج می دادند بماند برای نقل بعد :

شرح این هجران و این خون جگر ...

این زمان بگذار تا وقت دگر ...

( پایان )